۴. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۷/۱۶)

۴. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۷/۱۶) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - شنبه، ۱۶ مهر ماه ۱۴۰۱ موضوع : مقام مدیریت امتثال و کارکردهای آن

- پیش‌گفتار(چکیده)
- احتمال نقل عبارت امیرالمؤمنین ع در روایت امام صادق ع
- مفاد روایت در منابع اهل سنت
- نفی احتمال موضوعیت یقین در روایت قاسانی توسط شیخ حسین حلی
- تفاوت شرطیت یقین در علم انشاء با مدیریت امتثال
- لسان دلیل، عاملی مهم برای فهم مقام انشاء و مقام مدیریت امتثال
- اصل اولی در موارد دوران بین مقام انشاء و مقام مدیریت امتثال
- تقسیم اولیه و ثانویه، ملاکی برای تفکیک بین مقام انشاء و مدیریت امتثال
- شبهه قیاس بودن استصحاب در شبهات حکمیه و حل آن در نظریه مدیریت امتثال
- تطبیق صوم شیخ و شیخه به مدیریت امتثال
- عدم دخالت یقین به فجر در انشاء وجوب صوم و دخالت آن در مقام امتثال
- تجانس فجر در «تبیین الفجر» و «مطلع الفجر»

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
مقام مدیریت امتاال و کارکردهای آن

موضوعات فرعی:
مکاتبه قاسانی و عدم موضوعیت یقین در مقام انشاء
معیارهای ناظر بودن دلیل به مقام انشاء ای مدیریت امتاال
مصادیقی از جریان نظریه مقام مدیریت امتاال

احتمال نقل عبارت امیرالمؤمنین ع در روایت امام صادق ع

بحث پیرامون روایت و مطالبی بود که صاحب کفایه امر فرموده بودند (در مقام بحث علمی، امر است) که ما مراجعه کنیم. قرار شد ما هم چهار باب را در وسائل سریع مرور کنیم. اولین روایت سند خوبی داشت. در سند مشکلی نداشت. ولو به یک عنایتی بگویند حسن است! کاهلی از امام صادق علیه‌السلام نقل کردند:

> **عن الكاهلي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن اليوم الذي يشك فيه من شعبان، قال: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان[1]**

عرض کردم با قرینه روایتی که از فقیه در باب ششم، روایت نهم –این باب پنجم روایت اول است- از حضرت شاه عبد العظیم حسنی سلام الله علیه نقل میکنند؛

> **عن سهل بن سعد قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: الصوم للرؤية والفطر للرؤية، وليس منا من صام قبل الرؤية للرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية قال: قلت له: يا بن رسول الله فما ترى في صوم يوم الشك؟ فقال حدثني أبي عن جدي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان. وروى في كتاب (فضائل شعبان) عن علي بن أحمد، عن محمد بن هارون، عن أبي تراب عبد الله بن موسى الرويانى، عن عبد العظيم مثله[2]**

در این روایت ملاحظه میکنید که امام رضا سلام الله علیه از جدشان امیرالمؤمنین نقل میکنند. امام فرمودند: «حدثني أبي عن جدي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لان أصوم يوما...». پس معلوم میشود تعبیر «لان اصوم یوما من شعبان» که امیرالمؤمنین فرموده بودند در میان اهلبیت بوده که امام رضا هم در این حدیث از جدشان نقل میکنند. دور نیست امام صادق علیه‌السلام هم که برای کاهلی گفتند یک نحو تکرار همان عبارت جدشان باشد. نه

اینکه «لان اصوم» را خودشان انشاء کرده باشند. این احتمال قوی است.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۱۲

[2] همان ص۱۷

مفاد روایت در منابع اهل سنت

افاداتی هم ارسال کرده بودند. باعث تشکر است. در کتب اهلسنت همین حدیث از امیرالمؤمنین سلام الله علیه آمده است. در مسند شافعی؛ در فدکیه صفحه‌ای به نام «صوم یوم الشک نزد اهلسنت» هست. در آن جا این روایت آمده است.

> **أخبرنا عبد العزيز بن محمد الدراوردي، عن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان، عن أمه، فاطمة بنت حسين أن رجلا، شهد عند علي رضي الله عنه على رؤية هلال رمضان فصام، وأحسبه قال: وأمر الناس أن يصوموا، وقال: «أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من رمضان» قال الشافعي بعد: «لا يجوز على رمضان إلا شاهدان»[1]**

دارقطنی[2] هم نقل می‌کند اما ولی آن هم از خود شافعیه است. **«عن أمه، فاطمة بنت حسين عليهاالسلام أن رجلا، شهد عند علي رضي الله عنه على رؤية هلال رمضان فصام»؛** یک نفر شهادت داد و حضرت روزه گرفتند. «وأحسبه»؛ این را شاید راوی ای خود شافعیه می‌گوید. **«قال: وأمر الناس أن يصوموا»**؛ حضرت فرمودند یک نفر شهادت داده، مردم شما هم روزه بگیرید. این را شافعی می‌گوید.

«وقال: أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من رمضان» قال الشافعي بعد: «لا يجوز على رمضان إلا شاهدان»؛ ثبوت شهر مبارک به دو شاهد است. اما در اینجا فرمودند «لان اصوم..». یعنی احتیاطی بود که حضرت به واسطه شهادت یک نفر هم امر کردند تا روزه بگیرید.

البته در مسند احمد از عایشه هم نقل می‌کند. در سنن دارقطنی از خود شافعی از همین روایتی که الآن بود، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند.

---

[1] مسند الشافعي (ص: ۱۰۳)

[2] سنن الدارقطني (۳/ ۱۲۵)

نفی احتمال موضوعیت یقین در روایت قاسانی توسط شیخ حسین حلی

فقه الحدیث این روایات و جمعبندی آنها فعلاً بماند. قبل از آنکه آنها را عرض کنم، جلسه قبل احتمالی بود که عرض کردم. محضر شما بیادبی شد. گفتم در ذهن قاصر من این است: احتمال اینکه مکاتبه قاسانی بخواهد اعتبار یقین را بگوید، صفر است. عرض کردم ذهنیت من طلبه این بود. جلسه قبل آقا آدرسی را از اصول الفقه فرمودند که ماه مبارک را به رکعتین اولتین تنزیل کرده بودند. اصول الفقه مرحوم آشیخ حسین حلی اینگونه است. تقریباً دوازده جلد است. حالت شرح گونه بر فوائد الاصول استادشان مرحوم نائینی دارد. به جلد نهم، صفحه ۱۰۸ آدرس دادهاند. من خواستم عبارت را ببینم. وقتی دنبالهٔ آن را خواندم خوشحال شدم. دیدم وقتی ایشان مکاتبه را مطرح میکنند به جایی میرسند و میگویند قطع دارم اعتبار یقین به آن معنایی که آقایان گفتهاند، منظور نیست. گفتم خوب شد. ما طلبگی یک چیز گفتیم اما آشیخ حسین در استادی و علمیتشان شکی نیست. آشیخ حسین حلی استاد الاساتید هستند. با آسید محمود شاهرودی هم زمان هستند. با تفاوت یک سال وفات کردند. حدود چهار-پنج سال بعد از مرحوم آقای حکیم وفات کردند. بعد از اینکه توضیح میدهند، میفرمایند:

> 6:10

> **وهذا بعيد للغاية ، بل يكاد ذو الذوق يقطع بعدم كون الرواية مسوقة لبيانه ، هذا. مضافاً إلى ما عرفت مما فيه[1]**

ایشان هم این را فرمودهاند. توضیحات مفصلی دارند. خودتان مراجعه کنید. از چیزهای خوبی هم که در اینجا دارند، چون توضیح کلام استادشان مرحوم نائینی است، فرمودهاند حرف استاد ما –یعنی مرحوم نائینی- در استظهارشان از مکاتبه با صاحب کفایه تفاوت دارد. یعنی احتمال دوم که یقین بهمعنای ماه مبارک باشد، نه یقین به شعبان که محل استصحاب است. فرمودهاند تفاوت حرف آخوند و حرف استاد ما در این است –چه نکات ظریف و قشنگی!- صاحب کفایه فرمودهاند از روایات باب استفاده میشود که رؤیت و یقین، شرط رمضان بودن ماه رمضان است؛ یعنی شرط وجوب است. یعنی اگر رؤیت و یقین به رمضانیت نبود یقین به عدم حکم و عدم وجوب هست. مرحوم نائینی در فوائد الاصول،جلد چهارم، صفحه ۳۶۶، تعبیری دارند که شاگردشان فرمودهاند حرف استاد ما با حرف استادشان فرق میکند.

ایشان فرمودهاند:

> **و قد تواترت الأخبار علی اعتبار الیقین بدخول رمضان فی صحّة الصوم، و علی هذا تکون الروایة أجنبیّة عن باب الاستصحاب، فتأمّل**
>
> **[2]**

«و قد تواترت الأخبار علی اعتبار الیقین بدخول رمضان فی صحّة الصوم»؛ در صحت صوم، نه در وجوب صوم.

خب ببینید از نظر بحث فقهی چقدر فضا عوض میشود. یقین به ماه مبارک شرط وجوب باشد یا شرط صحت باشد؟ خیلی تفاوت میکند. تا میگویید شرط وجوب، یعنی به عالم ثبوت رفتهاید؛ انشاء اولیه؛ اصلاً تا یقین نیامده وجوبی نیست. انشاء وجوب نشده است. بعداً هم بفهمد که فایدهای ندارد، چون حکمی نبوده. اما وقتی شرط صحت میگیریم یعنی یک نحو به مقام امتثال میآید. شما باید یقین به حکم و موضوع آن –ماه مبارک- پیدا کنید، اگر آن یقین را پیدا نکنید صحیح نیست. مثل اینکه در ابتدای صبح وجوب برای حائض میآید. اما اگر بین روز حائض شد حال دیگر شرط صحت را ندارد. شرط وجوب را داشت و بر او واجب بود. اما صوم او صحیح نیست.

---

[1] أصول الفقه ج۹ص۱۱۱

[2] فوائد الاُصول ج۴ ص۳۶۶

تفاوت شرطیت یقین در عالم انشاء با مدیریت امتثال

شاگرد: شرطیتآن در چه مرحلهای انشاء میشود؟ اینکه شما میفرمایید بین شرط وجوب و شرط صحت تفاوت میگذارند از کجا است. یعنی اگر یقین نباشد صحیح نیست. این گزاره را در چه مرحلهای انشاء میکند؟ از کجا میفهمیم که صحیح نیست؟

استاد: اصل اینکه روزه بر چه کسی واجب میشود، اگر بگوییم طبیعی مکلف است، طبیعی صوم و برای تحقق طبیعی شهر است؛ همه اینها افراد دارند. هم طبیعی صوم افراد دارد و هم ماه مبارک افراد دارد و هم مکلفین زیاد هستند. اولی که میخواهد انشاء وجوب صوم شود بین این طبیعیها رابطه برقرار میشود. مکلف با طبیعی سر و کار دارد. بعد که میگویی وقتی شما میخواهید انشاء من را انجام دهید برای اینکه اثر بر آن بار شود و صحیح باشد و از تو بپذیرم باید چیزهایی را اعمال کنی. در اینجا دو راه دارد. مثلاً میگوییم بر مسافر روزه واجب نیست. صحیح هم نیست.

اگر یادتان باشد در صوم این را مطرح کردم، بهخصوص در صوم شیخ و شیخه. خود من هم اول یادم نبود. بعد که به من جزوهای را دادند دیدم که گفته بودم. ولو الآن یادم نبود. ولی این یک واقعیتی است؛ صوم شیخ و شیخه شبیه قطاع یا قِطاع است که مرحوم خواجه برای آن یک رساله نوشتهاند. قطاع الدایره. یک رساله نوشتهاند که نزدیک نیم میلیون حکم تنها مربوط به قطاع دایره است. رساله خواجه معلوم است. کشف القناع عن وجه القِطاع. اینکه در اینجا قَطاع هم گفته میشود را نمیدانم. ببینید نیم میلیون! وقتی صوم شیخ و شیخه به ذهنم میآید برای من این تبادر میکند.

> 11:41

یعنی شما بهعنوان اینکه میخواهید فقیه باشید و فقه کار کنید، اگر روی صوم شیخ و شیخه تأمل کنید میبینید یک میلیون حکم به ذهنتان میآید. در آن خیلی از لطائف هست. برای همه هم واضح است. مورد فتوا است و همه هم شنیدهاند. روزه بر شیخ و شیخه واجب است یا نیست؟ واجب نیست. خب آیا بر آنها حرام است؟ مثل مریض میگوییدالزاماً مر ندارد؟ شیخ و شیخه میگوییدامر ندارند یا ندارند؟ میگوییدبر آنها روزه واجب نیست، خب اگر امر ندارد اگر روزه گرفتند فایده ندارد. اما شما میگوییدقطعاً جایز است. بلکه اگر نگرفت و بعداً متمکن شد، برخی احتیاط دارند و برخی فتوا دارند که بگیرد.

خب حال سؤال این است: وقتی شیخ و شیخه روزه می‌گیرند –بدعت هم نیست و قطعاً خوب است؛ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ.. و أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ[1]- امتثال همان امر «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ[2]» است یا روزه ی دیگری با امر دیگری است؟ به ارتکاز خودتان رجوع کنید. پیرمرد و پیرزن همان روزه واجب در شریعت –ماه مبارک- را می‌گیرند؟ یا چیز دیگری را می‌گیرند؟ خب روزه ماه مبارک که واجب است؟ او که قصد وجوب ندارد؛ خداوند متعال که بر او واجب نکرده. یجوز جوازا. چطور جمع کنیم؟!

قبلاً عرض کردم احکام خیلی لطیف فقهی در همین مسأله شیخ و شیخه هست. به شرطی که روی آن تأمل کنید. اگر روی آن تأمل کنید دهها لطائف فقهی و اصولی از همین یک فرد به دست می‌آورید. شیخ و شیخه شرط وجوب را ندارد اما شرط صحت را دارند. بین این‌ها ملازمه نیست. شرط وجوب ندارد چون شیخ است. اما شرط صحت را دارد. یعنی اگر بگیرد صحیح است. مریض علی المشهور نه شرط وجوب را دارد و نه شرط صحت. حتی مرض واقعی را هم می‌گیرد. فتوا به این صورت هست. البته محل کلام است. ولی مشهور به این صورت است که اگر بعداً معلوم شد که مریضی برای او ضرر داشته می‌گویند امر واقعی نداشته؛ ولو روزه را در حال مریضی گرفته بعداً باید قضا کند. مشهور به این صورت گفته‌اند. یعنی [عدم] مرض واقعی، شرط وجوب و صحت است. [عدم] سفر هم به همین صورت است. یعنی هم شرط وجوب و هم شرط صحت است.

آقای انصاری در اینجا فرمودند رؤیت و یقین به ماه مبارک ولو می‌تواند شرط وجوب نباشد –که صاحب کفایه فرمودند شرط وجوب هست- اما شرط صحت هست. حال آیا شرط وجوب یا صحت است؟ باید به ادله مراجعه کنیم. ولی تفاوت حرف ایشان با صاحب کفایه این است که شرط صحت به محدوده بعد از انشاء اولیه و وقت مدیریت آن انشاء اولیه می‌آید.

---

[1] البقره ۱۸۴

[2] همان ۱۸۵

لسان دلیل، عاملی مهم برای فهم مقام انشاء و مقام مدیریت امتثال

شاگرد: مثالی که حضرت عالی فرمودید همان انشائیات مقام جعل بود ولی به نحو طولی. وارد مدیریت امتثال نمی‌شود. یعنی همه مصلحت اولیه را دارند اما به‌خاطر پیری خود در طول حکم قبلی حکم دیگری هم هست. یعنی هنوز مدیریت امتثال نشده است. ظاهراً در اینجا نیز همینطور است.

استاد: یعنی طولا دو امر انشائی ثبوتی است... .

شاگرد: احکام انشائی طبق مبنای شما طولی بود. یعنی اول طبائع در نظر گرفته می‌شود؛ طبیعت مکلف و طبیعت صلات. بعد مسافر و حاضر می‌شود. بعد رکعاتش می‌شود. یعنی اینها ثبوتی و طولی هستند.

استاد: درست است. بله.

شاگرد: خب این هم از موارد ثبوتی و طولی است یا به مدیریت امتثال می‌رود؟

استاد: خیلی تفاوت می‌کند. احکام طولیای داریم که ثبوتی است و همه آنها هم از سنخ انشاء قبل از امتثال است. اما طیف وسیعی از تشریع داریم که شارع مقدس احکام آن را تشریع کرده، اما موطن غرض و محمل غرضی که داشته ممتثل بوده، نه مکلف؛ طبیعی المکلف نبوده، بلکه برای مکلف در مقام امتثال یک تکلیف قبلی، تشریعاتی کرده.

> 16:45

شاگرد: به نظر می‌رسد شیخ و شیخه در مقام انشاء است. یعنی درواقع طبیعت است اما طبیعتی که به هم ضمیمه می‌شوند. یعنی طبیعت مکلفی که الآن شیخ و شیخه است. یعنی لزوماً عالم امتثال نیست.

استاد: شواهد آن را عرض می‌کنم. یکی از شواهدی که دال بر این است که شیخ و شیخه از قبیل امتثال است، نه انشاء ثبوتی، این است که اگر انشاء ثبوتی بود در شرع برای آنها یک سنی تعیین می‌کردند. مثل بلوغ می‌گفتند پانزده سال، در اینجا هم می‌گفتند بالای شصت سال. اما می‌گویند شیخ و شیخه. یعنی یک عنوان منعطفی است که به خود مکلف واگذار می‌شود.

شاگرد: این تلائم با این دارد که در مقام انشاء باشد. چون اگر برای مدیریت امتثال باشد ریختش این است که ضابطه‌مند شود. ولی وقتی در مقام انشاء ثبوتی است، می‌گویند شیخ و شیخ یعنی طبیعتا ضمیمه می‌شوند.

شاگرد۲: قانون اولی جای برش است، نه امتثال.

استاد: ببینید اینکه در مقام امتثال باید ضابطه‌مند باشد، درست است. در برخی از جاها به این شکل است. اما اقتضاء مدیریت مقام امتثال این نیست که ضابطه‌مند باشد.

شاگرد: شما می‌فرمودید اقتضاء آن طرف این است. گاهی در مقام انشاء ضابطه می‌دهند و گاهی در مقام امتثال است. ولی اقتضاء طبیعت این نیست که ضابطه بدهند. شاید بیشتر بر عکس آن به ذهن بیاید. مثلاً چیزی که در مورد محدوده وضو می‌گویند. یا اینکه بخواهند فرسخ را تعیین کنند. اقتضاء در دو طرف هست.

استاد: دیدی خیلی وقتها علماء وقتی می‌خواهند در این مسائل فقهی مثال بزنند به طبیب و نسخه مثال می‌زنند. اتفاقا در بحثی که قبلاً صحبت کردیم بود؛ آیا علوم اعتباری مثل فقه، حقوق و اخلاق و ... برهان‌پذیر هست یا نیست؟ در این مباحثهایی که شد نتیجه اش این شد که قطعاً برهان‌پذیر هستند؛ با اینکه از اعتباریات آن دست برنداشتیم. چون اعتباریات پلی است که جهت میدادیم به قیمتها برای وصل به اغراض. این اعتبار بود. منافاتی نداشت که هم محامل اغراض و هم اشیاء ذات القیمه در این جهتدهی برهان‌پذیر باشند. لذا علوم اعتباری حکیمانه و غیر حکیمانه بود و با آن پشتوانه اش برهان‌پذیر قطعی بود.

شما به ارتکازتان نگاه کنید. اگر بگویند اخلاق –با آن بحثهایی که از فلسفه‌اخلاق، اعتباریات میدانید- و در کنار آن بگویند علم طب، بین اینها یک فرقی می‌بینید یا نمی‌بینید؟ ارتکازا در ابتدا فرقی می‌بینند. می‌گوید آنها اعتباری هستند، اما طب که اعتباری نیست. دکتر نسخه میدهد؛ این از علوم اعتباری است؟! نسخه میدهد که در عمل انجام بدهند. اما گمان من این است که اگر تطبیق کنید، مثالی که علماء میآورند برای این است که از نظر جوهره کار، طب با علوم اعتباری هیچ تفاوتی ندارد. اصلاً تفاوتی ندارد. یعنی طب یکی از آنهایی است که از رابطه بین دارو، مریضی و معالجه به دست میآید؛ از رابطه بین اشیاء میآید. شما صاحب ارزش دارید، غرض دارید. طبیب هم مدیریت میکند و علاج میکند. می‌گوید باید چنین بکنید. مگر ما در طب باید نداریم؟! باید این دارو را بخوری. آن جا ادامان هست که اخلاق نیست. نمی‌گوییم باید فلسفه‌اخلاق را در طب بیاوریم! چرا طبیب می‌گوید باید؟! اصلاً مشکل ندارند وقتی دکتر می‌گوید باید بخوری، می‌گویند خب روشن است. در اخلاق که می‌رسد آنقدر بحث می‌شود و حال اینکه جوهره آن در این مواردیکه عرض کردم یکی است. لذا ارتکازا مثالهای طب را خیلی می‌پسندیم.

خب الآن به همین مثال طب بیایید. بعضی چیزها هست وقتی کسی وارد فضای مدیریت امتثال و طبیعی می‌شود از تناسب حکم و موضوع و لحن عبارت سریع تشخیص میدهد. من یک مثال آن را عرض کنم. جلسه قبل بخشی از آن را گفتم. در زمان ما همه شنیده‌اند، مثلاً می‌گویند این قرص را با فاصله هشت ساعت بخور. کسی که ذهنش کمی آگاه باشد و دستش به کار باشد می‌بیند دکتری که گفته این قرص را هر هشت ساعت یک بار بخور، زیرش نوشته اگر سر وقت گذشت اما نخوردی و فراموش کردی تا دور بعدی دیگر نخور. دیگری نوشته اگر فراموش کردی بخور، مهم نیست. شما تفاوت این دو را در چه چیزی می‌بینید؟

فوری می‌بینید او دارد خوردن غذا را مدیریت میکند. اما خود اینکه می‌گوید اگر گذشت نخور، با اینکه می‌گوید اگر گذشت طوری نیست، بخور، نحوه مدیریتش دو جور است. در آن تأثیری که آن

دارو دارد دخالت دارد. دارویی هست که سر وقت بودن، قوام کارش است. یعنی اگر نخوردی دیگر نخور. شاید برای مقصود من مضر باشد. اما یک دارویی است که باید در برههای در مزاج تو موجود باشد، من هم برای اینکه استدامه پیدا کند آن را هشت ساعته کردم. مقصود من این دقت تنظیم زمانی نبود. لذا اگر یادت رفت چون میخواهم این دارو در بدن تو استدامه داشته باشد، بخور. این سبب میشود کسی که میگویی اگر فراموش کردی نخور؛ در نحوه تأثیر دارو و واقعیت علمی دارو در درمان او اثرگذار است، به این معنا میشود که این از مدیریت امتثال در میروی ای نه؟ ممکن است بگویی در رفت. چرا؟ چون میگویی ریخت طبیعی دارو زمانمند است. پس اساساً وقتی میگویند این دارو برای این درمان نافع است نه یعنی طبیعی دارو. یعنی طبیعی زمانمند این دارو برای این نافع است. خب اگر این جور باشد قبول است.

> 23:46

اما اگر ملاحظات دیگری در کار بیاید. یا انواع مریضی ها فرق کند. یک مریضی است که این دارو برای آن است اما دکتر تشخیص داده که برای این مریض خاص زمانمند است. در اینجا آیا در آن انشاء دخالت میکنند یا نه؟ با اینکه میگویی اگر نخوردی نخور. صرف این دلالت ندارد بر اینکه طبیعی دارو زمانمند است برای اینکه داروی این درمان باشد. ممکن هم هست که باشد. میخواهم تفاوت عبارات را بیان کنم. ببینید چقدر ظریف میشود.

خب حالا در محدوده ادله شرعیه ما چطور استظهار بکنیم؟ اول قدر متیقنها داریم که همه باحثین و هر کسی که وارد شود قاطع میشود که این برای مدیریت امتثال است، نه برای عالم ثبوت. بخشی از آنها هست که قاطع میشود برای عالم ثبوت است. بخشی از آنها مشکوک میشود. برای مشکوک ها باید ضوابطی را اعمال کنیم. اصل بر کدام است؟ چطور باید اعمال بکنیم؟ استظهارات چطور است؟ مبادی استظهار از اینکه برای کدامش است، چیست؟ اینها که شما فرمودید کمک میکند.

در مانحن فیه پیرمرد الآن روزه بگیرد یا نگیرد؟ امر صیام شهر مبارک برای او هست یا نیست؟ آیا شارع در عالم ثبوت گفته من از شیخ و شیخه برداشتم؟ یا وقتی می فرموده «فلیصمه»، «بنی الاسلام علی خمس» اصلاً کاری با شیخ و شیخه ندارد؟ اصلاً با آن کار نداشته. تمام شد.

شاگرد: تقریباً در ذهن من صاف است که طبق مبانی شما اینجا در مدیریت امتثال نیست. در بحث حائض فرمایش شما این بود که طبیعت مکلف با طبیعت صلات را داریم. بعد فرمودید این مکلف حائض میشود و اقتضاء فرد حرام را میکند. خب میتوانیم اینها را بگوییم که برای مدیریت امتثال است؟! در اینجا هم شیخ و شیخه است. یعنی اقتضای جواز به این شکل را دارد. مدیریت امتثال برای این است که من نمیدانم اینها را در خارج چطور جاری کنم. نمیدانم نوافلم را چطور بخوانم. یا اینکه محدوده میخواهم. یا مربوط به موارد شک و یقین است.

اصل اولی در موارد دوران بین مقام انشاء و مقام مدیریت امتثال

استاد: ببینید موارد روشنی داریم. مثلاً اصول عملیه. بعداً می‌بینید که ضابطه‌هایی هم دارد. مثلاً هرگاه موضوع حکم ما شک و یقین است. حال مکلف؛ خب باید بر مکلف حکمی شده باشد تا بگوییم در آن حکم شک داری یا در موضوع آن. یا به آن حکم یا به موضوعش یقین داری. این معلوم است که عبد مکلفی را که می‌خواهد امتثال کند را مدیریت می‌کند. اما مواردی‌که اینطور نیست، بحثش سنگین می‌شود. همین چیزی که شما می‌گویید روی عرض من مطمئن هستید، خودش یک نحو اصل است، نه عند التعارض. شما درست می‌گویید و من هم قبول دارم. یعنی در جاهایی که حال مکلف نمود روشنی ندارد و بلکه طبیعی آن مکلف میزان قرار می‌گیرد، اصل را بر همین می‌گذاریم. یعنی برای انشاء طولی است اما ثبوتی. نه مدیریت امتثال. این درست است. اما اگر تعارض شد چه؟ یعنی فضا، فضای شک و ظن نیست. فضا فضایی است که ریختش ریخت ثبوت است اما دو دلیل می‌آیند که متعارض هستند. به اینجا فکر بکنید. نمی‌توانیم بگوییم قاطع هستیم.

شاگرد: مثال آن را بیان می‌فرمایید؟

استاد: بله، وقت نافله ظهر چه زمانی پایان می‌یابد که دیگر فریضه ظهر را بخواند؟ می‌گوییم قَدَمان؛ وقتی سایه شاخص، دو هفتم ازدیاد پیدا کرد دیگر نافله را رها کنید، آلآن فضلیت ممحض فریضه ظهر است. حال دیگر بخواند. ریخت این ریخت مدیریت امتثال است؟ با ارتکازی که دارید بفرمایید. یا نه، با وقت و قدم و تکوینیاتی که طبیعی کار است سر و کار دارد؟ توقیت، مدیریت امتثال است؟

شاگرد: ریخت قدمان مدیریت امتثال است. توقیت درجایی‌که می‌گوید این نماز، ظهر خوانده شود یا عصر خوانده شود همان انشائات طولی مقام ثبوت است. اما آن جایی که برای احراز وقتی که در مقام ثبوت بوده می‌گوید دو قدم باشد.

استاد: نه، احراز آن نیست.

شاگرد۲: در اینجا قدمان مضبوط نیست.

استاد: مضبوط است. ولو در سال فرق می‌کند. مفصل بحث کردیم.

شاگرد۲: مضبوط نیست لذا به مدیریت امتثال می‌خورد.

استاد: در یک روز که مضبوط است. مثل مغرب. مغرب مضبوط نیست؛ مغرب امروز و فردا ساعتش فرق می‌کند. اما خود مغرب که مضبوط است. در هر روزی، قدمان هر محلی مضبوط است. نمی‌دانم شما که می‌فرمایید مضبوط نیست یعنی چه. و الا قدمان مضبوط است.

شاگرد۳: وقتی تکوین را می‌گوید همان انشاء ثبوت می‌شود.

استاد: بله، قبلاً صحبت شده که ایشان این را می‌گوید. ببینید ایشان به ارتکازشان می‌گویند وقتی قدمان می‌گویند نمی‌خواهد بگوید ظهر شده که بخوانی. دارد وقت فضیلت را می‌گوید. می‌گوید آن ظهری که اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاتین اما لمکان الانفله دو قدم صبر کن، بعد از آن فضلیت ظهر است.

شاگرد: ما اینطور می‌فهمیم که یک سری از احکام ثبوتی به‌صورت طولی شده حالا می‌خواهد در خارج بیاید.

استاد: اینجا هم اصل همان است. لذا اگر در رساله‌ها نگاه کنید ابتدا ثبوتی به ذهن می‌آید. ما آمدیم گفتیم جد امام صادق علیه‌السلام -حتی معروف بین شیعه و سنی- می‌گویند قدمان، اما امام علیه‌السلام می‌فرمایند النصف من ذلک احب الی! ما در مقام جمع بین دو دلیل بودیم که به جای اینکه بگوییم حالا تعارض است و از این روایت باید اعراض شود، عرض کردم می‌گوییم آن روایتی که قدمان را گفته برای مدیریت بوده.

تقسیم اولیه و ثانویه، مالکی برای تفکیک بین مقام انشاء و مدیریت امتثال

شاگرد: در اینجا درست می‌فرمایید. اما این را در صوم شیخ و شیخه بفرمایید.

استاد: از مثال‌هایی که گفته می‌شود همین است. وقتی می‌گویند روزه ماه مبارک واجب است، کار با مکلف به انواعش دارند یا ندارند؟ ندارند. می‌گویند «بنی الاسلام علی الخمس» تا می‌گویند «بنی الاسلام علی الصیام» شما چه چیزی به ذهنتان می‌آید؟ یعنی وجوب روزه شهر مبارک در شریعت هست. می‌گویید وجوب صوم برای مسافر؟ برای مراهق؟ در آن فضا اصلاً با اینها کاری ندارید. اگر یادتان باشد حتی طبیعی مکلف را عرض کردم یعنی طبیعی عامل؛ هر کسی که می‌تواند این روزه را بگیرد مصداقی است برای امتثال امر صوم. شرط آن تکلیف هم نبود. مباحثه آن را قبلاً انجام داده‌ایم. اگر به این صورت است قبلاً که شیخ و شیخه مشمول اینجا بودند؟!

> 32:02

شاگرد: چرا طولیت را در اینجا اضافه نمی‌کنید؟

استاد: من محال نمی‌دانم صحبت سر این است که استظهار کدام است.

شاگرد: بله، اما شما آلآن نکته طولیت را حذف می‌کنید. مرحله‌ای که شیخ و شیخه و حائض و ... لحاظ نمی‌شوند مرحله اول جعل وجوب است. ولی در همین مرحله ثبوتی شما می‌فرمایید حائض می‌شود و دیگر او نمی‌آید. خب در همین مرحله بگویید شیخ و شیخه می‌شود.

استاد: در سائر مواردیکه اصناف مکلفین مطرح می‌شوند این هست که طبیعی مکلف به‌عنوان حکم ثبوتی طولی است در مقام قبل از مدیریت امتثال ای نه؟ مثلاً یک ضابطه این بود که آیا این طبیعی مکلفی که شما آوردید مندرج تحت تقسیم های ثانویه هست یا اولیه؟ در همین حائض یا شیخ و شیخه، قبل از این هم که وجوب صوم بیایید بین مردم این تقسیم‌بندی را دارید؛ جوان است، میانسال است، پیر است. این تقسیمی قبل از تعلق تکلیف است. اما اگر این تقسیم‌بندی‌ها بعد از تعلق تکلیف باشد خیلی زودتر می‌تواند حکم کند که برای مدیریت

امتناع است. اما اگر تقسیم‌های قبلی باشد همانطور که شما می‌فرمایید اصل در آن‌ها این است که ثبوتی طولی باشد. اما آیا دیگر تمام می‌شود؟ نه، هنوز مجال باقی است. چون نگاه به مکلف نشده اگر بین دو دلیل تعارض شد، اگر برای مدیریت امتناع باشد تعارض نمی‌شود اما اگر برای ثبوت باشد تعارض می‌شود. چون در انشاء ثبوتی تکاذب الدلیلین می‌شود. اما در مدیریت امتناع تکاذب که نیست. یک دلیلی هست که می‌خواهم با طرق مختلف امتناع شود.

شبهه قیاس بودن استصحاب در شبهات حکمیه و حل آن در نظریه مدیریت امتثال

استصحاب را نگاه کنید. یکی از اشکالاتی که در استصحاب در شبهات حکمیه مهم بود، چه بود؟ اشکال دقیقی بود. ولو جواب میدادند چون میدیدند که خلاف ارتکاز است. اما اشکال دقیقی بود. میگفتند استصحاب در شبهات حکمیه غلط است و جایز نیست. چرا؟ ای موضوع باقی است ای موضوع باقی نیست. چون کلی است. اگر موضوع باقی است قطعاً حکم هست و نیازی به استصحاب نیست. اگر موضوع تغییر کرده خب باید استصحاب هم تغییر کند، تا استصحاب کنیم. اگر تغییر کرده قیاس میشود. چون دو موضوع است. این حکم برای موضوع قبلی بود. این برای شبهات حکمیه است و موضوع هم تغییر کرده، به چه مجوزی وقتی موضوع تغییر کرده حکم موضوع دیگر را استصحاب میکنید؟ این قیاس است. لذا شبهه قیاس در شبهه حکمیه قوی بود.

به این شبهه جواب هایی داده بودند. مرحوم شیخ در رسائل جواب داده بودند. اگر این حرف سر برسد یکی از جواب ها این است: خیلی جالب است. اگر فهمیدیم ریخت تشریع استصحاب مدیریت امتثال برای تکلیف سابق است، قیاس نیست. چرا؟ چون موطن اصلی قیاس عالم ثبوت است. اگر شما حکمی را که برای موضوع ثبوتی است بردارید و از جیب خودتان برای موضوع ثبوتی دیگر ببرید قیاس میشود. اما اگر شما حکمی را از یک موضوع به موضوع دیگر نمی برید، بلکه فقط در مقام امتثال هستید- ولو در شبهه حکمیه باشد- این اصلاً قیاس نیست. این جواب خیلی لطیفی میشود. تا حالا هم یادم نمیآید کسی این را گفته یا نه.

تطبیق صوم شیخ و شیخه به مدیریت امتثال

شاگرد: اگر بحث تعارض مطرح نباشد، آیا شما می‌پذیرید که شیخ و شیخه برای انشاء ثبوت است؟

استاد: قبلاً یک چیز کلی را عرض کرده بودم. حتی آن جایی که برای مدیریت امتثال است –کما اینکه فضای کلاسیک به این صورت است- همه آن‌ها را به‌عنوان انشاء ثبوتی تصویر می‌کنیم. محال نیست. من اصلاً نمی‌خواهم بگویم که این محال است. ولی طبیعی تقنین این نیست. و لذا ولو محال نیست که ما این‌ها را انشاء ثبوتی بگیریم اما مشکلی که دارد این است که وقتی به این صورت ثبوتی می‌گیریم در کلاس فقه تعارض هایی که قرار بود بیست تا باشد دویست تا می‌شود. یعنی در فضای جمع بین این‌ها می‌گوییم که این با این معارض است. اما اگر گفتیم این حکم ثبوتی نیست، بلکه ریخت آن ریخت مدیریت است تعارض‌ها تقلیل پیدا می‌کند. این فایده را دارد. نه اینکه محال است. و لذا در آنکه شما می‌فرمایید من مشکلی ندارد که حتی انشاء ثبوتی برای همه موارد بشود. چه بسا خیلی هم بگویند. اما صحبت سر این است که اگر نگاه مدیریت امتثال داشته باشیم به چیزی که همه در مبادی در آن متفق هستند، آثار خوبی دارد. بهترین اثرش این است که در فضای کلاس، تعداد تعارض‌هایی که بحث را گیر می‌اندازد پایین می‌آید. مدام تعارض ها کنار می‌رود. دو حکم طولی است. این با آن در نزاع نیست در طول آن است. ثبوتا ای مدیریتا.

> 37:54

مدیریت امتثال هم در طول است، اما طولی است که صبغه امتثال بودن دارد؛ موضوع ممتثل است؛ عبد مکلف نه، عبد ممتثل؛ یعنی تکلیفی بوده و الآن در مقام امتثال آن تکلیف است؛ داریم به او داد می‌دهیم. تشریعاتی هست. تشریعات جور واجور. جلسه قبل هم آقایان چیزی گفته‌اند. شما فرمودید برای جلسه قبل باشد.

عدم دخالت یقین به فجر در انشاء وجوب صوم و دخالت آن در مقام امتثال

روی اینها تأمل کنید. اینها مباحثی است که شروعش آسان و راحت است. اما وقتی جلو میرود بین بزرگان فقها بحثهای سنگینی در میگیرد. الآن روی همین آیه شریفه تأمل کنید. «وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ[1]». همه این آیه را شنیدهاید. خب ابتدا در اینکه فجر موضوع است و تبین هست، مشکلی نیست. اما بحث که جلو میرود یکدفعه میبینید چطور غامض میشود! مرحوم حاج آقا رضا میگویند تبین بالفعل شرط است و تبین تقدیری کافی نیست. بعد بر آن متفرع میکنند. ای تبین طریقی است اما طریقی کذا. بحثهای خیلی دقیقی که در شروع کار آسان است اما دنبالهٔ آن خیلی دقیق میشود.

شاگرد: منظور شما لیالی مقمره است؟

استاد: بله، در لیالی مقمره نمیگویند که موضوع به این معنا است. میگویند تبین تقدیری کافی نیست. ظهور ادله در تبین بالفعل است. ببینید شروعش این است که تبین موضوع است یا نه. اما به آن جا میرسد که دقیق میشود که در لیالی مقمره به چه صورت است. من در کلمات ندیدهام. این را برای این میگویم که شما دنبال کار باشید. دو آیه را در کنار هم میگذاریم. مستقلا رساله نوشته شده. فقها مطالب متعددی فرمودهاند. در نرمافزار هم هست. اینکه تبین، جزء موضوع هست یا نیست. «من الفجر» «من» تبعیض است؟ «من» بیان جنس است؟ «من» بیان جنس هم باشد به «خیط» میخورد یا به «تبین» میخورد؟ مرحوم آقای لنگرودی در آن رسالهشان دارند. میگویند این «من» برای بیان «خیط» است. نه برای «تبین». «یتبین لکم من الفجر». که این تبین از سنخ فجر است. نکات خیلی ظریف و خوبی را مطرح کردهاند. آن چه که عرض من است این است:

---

[1] البقره ۱۸۷

تجانس فجر در «تبین الفجر» و «مطلع الفجر»

آیا ذهن عرف عام، فقها، متشرعه وقتی این آیه را می‌خوانند ...-عده‌ای که «تبین» را جزء الموضوع کرده‌اند- عرض من این بود که موضوع «فجر» است. «تبین» هم برای مدیریت امتثال است. وقتی این نگاه را نداشته باشیم مانعی ندارد فضا طوری می‌شود که «تبین» جزء الموضوع می‌شود. سؤال من این است: اگر یک آیه دیگر بخوانیم؛ «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ». همه عرف عام از عالم و خواص و ... از «مطلع فجر» یک ارتکازی دارند یا ندارند؟ دارند. این «مطلع الفجر» با «مطلع الفجر»ی که نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم فرق دارد یا یکی است؟! سؤال من این است: ما ارتکاز دو «مطلع فجر» داریم؟ اگر «مطلع الفجر» ارتکازا یکی است پس از اینجا می‌فهمیم «یتبین لکم» هم باز شرط کار ملائکه باشد؟!

شاگرد: آنها می‌گویند چون مقام تشریع است، در مقام تشریع اصل اولی بیان موضوع است. یعنی تناسبات آنها فرق می‌کند.

استاد: نه، می‌خواهم جایگاه «یتبین لکم» را روشن کنیم. اگر می‌گویید «تبین» جزء موضوع فجر است، یعنی اگر «تبین» نباشد فجر نیست. پس ملائکه هم که بعد صعود می‌کنند گیر شما هستند. «اذا تبین لکم یصعدون». آیا این ارتکاز هست؟! نیست. پس دو چیز است؛ یکی این که «مطلع الفجر» با «من الفجر» در دو آیه یکی است یا نه؟ در کتابها اگر ببینید ادعای اجماع بر آنها خیلی واضح است که ما دو «مطلع الفجر» نداریم. یک «مطلع الفجر» است. دوم اینکه چون این «مطلع الفجر» مربوط به کار ملائکه است ارتکاز کل اباء دارد از اینکه «یتبین لکم» را برای صعود آنها ببریم. حالا روی آن تأمل کنید.

> 43:49

شاگرد: نسبت به مطلب شرط صحت، شیخ صدوق توضیحی که ذیل دو روایت دارد این است که یقین شرط قبول در عبادات است.

استاد: قبول غیر از صحت در عبادات است. بله، به‌معنای قبول شرعی باشد، خب این تاب این را دارد که مدیریت امتثال قرار گیرد. ولو به فرمایش آقا می‌توانند ثبوتی باشد. همین را باید بررسی کنیم. حالا من عبارت صدوق را نگاه می‌کنم.

شاگرد: مقام امتثال در روایات باب قضاء هم می‌آید. مثلاً حکم کنیم که این برای این فرد باشد و دیگری برای آن فرد باشد؟ می‌توانیم با بحث مقام امتثال حل کنیم یا آنها ثبوتی است؟

استاد: ببینید معمولاً در فضاهای علمی خیلی به این صورت پیش می‌آید. یک بحثی که آدم تمرکز می‌کند و باز می‌شود تا فضاهای دیگر هنوز به‌خوبی شناسایی نشده، آدم مدام این را بر آن

جایی که نمیداند تطبیق میدهد. از باب تمثیل. ما دو-سه سال پیش مباحثهای راجع به شهادت داشتیم. مفصل در مورد شهادت، قبول شهادت، اصالة عدم در صحبت کردیم. یادم نیست که در آن جا چه عرض کردم که آیا مدیریت امتثال هست یا نیست. میتواند باشد. به عبارت دیگر شما باید این را یکی از گزینهها قرار دهید. نه اینکه در ذهنتان این را تنها گزینه قرار دهید و رهزن تحقیق شود. و لذا اگر این را قرار بدهید این را می سنجید. ولی اگر گزینههای دیگر را هم قرار بدهید بعد از ده سال میبینید یک فضای جدیدی برای ذهن شما باز میشود که همه اراتکاز آن را دارند. اما مدون نشده.

والحمد لله رب العالمین